

♦ دکتر مهبد غفاری



معنی اصلی آن شود (حتی گاهی عناصر تشکیل دهنده‌ی پیام بدون هیچ کاهش یا افزایشی می‌باشند اما با تغییر آهنگ کلام، معنی به کلی عوض می‌شود).

اما بارها عنصر یا عناصری از جمله حذف می‌شود با وجود این، امر انتقال پیام به صورت کامل و صحیح صورت می‌پذیرد؛ به طوری که معنی جمله تغییر نمی‌یابد و جمله یا عبارت از نظر معنایی درست باقی می‌ماند.

در این مقاله سعی بر آن است که مقوله‌ی حذف در زبان فارسی به لحاظ معنایی مورد بررسی قرار گیرد و توجیه معنی شناختی ارائه شود. هر چند که در بسیاری از موارد حذف در زبان، به خاطر بافت موقعیتی و غیر زبانی است و توجیه کلامی و کاربرد شناختی دارد و هم چنین حذف بعضی از عناصر و تکواژه‌های دستوری توجیه نحوی می‌طلبد؛ بنابراین در این مقاله فرآیند حذف فقط در مواردی که در حوزه‌ی معنی‌شناسی قرار می‌گیرد، مورد توجه است و حذف ناشی از بافت غیر زبانی، پرسش و پاسخ و کاربردهای خاص زبان نظیر شعر، مجاز ادبی، ضرب‌المثل، عناوین روزنامه‌ها، شعارها، فحش‌ها و ناسزاها و جز آن از کانون توجه این مختصر خارج است.

### ۱- ملاحظات نظری و پیشینه‌ی مطالعات

قبل از وارد شدن به بحث انواع حذف از نظر معنایی و عوامل آن و استدلال‌های معنی‌شناختی، نگارنده لازم می‌داند اصطلاحاتی نظیر قانون زیپف (Zipf's law)، انگیزش معنایی، خنثی‌شدگی تقابلی‌های معنایی، انتقال معنی و هم‌نشینی معنایی را مطرح کند.

# حذف واژگانی به لحاظ معنایی در زبان فارسی

## مقدمه

انتقال پیام به این معناست که گوینده یا نویسنده در صدد است با گفتن و نوشتن، آنچه را در ذهن دارد، به مخاطب انتقال دهد، البته هیچ‌گاه پیام، به صورت صد در صد منتقل نمی‌شود اما برای این که تا حد ممکن به صورت کامل انتقال یابد، می‌باید: ۱- گوینده توانایی ترکیب بندی و قالب بندی مقصود خود را داشته باشد؛

۲- پیام از اجزایی ساخته شود که بتواند ناقل قصد گوینده باشد و در قالب لفظ و نوشتار؛ یعنی کد درآید؛

۳- وسیله‌ی انتقال پیام با کانال ارتباطی فراهم باشد؛

۴- وقتی به گوش مخاطب رسید، مخاطب توانایی کدشکنی آن را داشته باشد تا مجدداً به صورت فکر درآید.

در این مقاله شرط دوم انتقال پیام مورد توجه است؛ یعنی پیام باید به طور کامل به صورت رمز درآید و در قالب واژه‌های زبان ریخته شود تا انتقال یابد. ممکن است معنی پیام با افزودن یا کاستن واژه یا عنصری تغییر یابد و حتی متضاد

چکیده: در این مقاله سعی شده است با آوردن نمونه‌هایی، فرآیند حذف در جمله - که ناشی از بافت غیر زبانی و کاربردهای خاص زبانی نیستند- بررسی شود. فرآیند حذف در گروه اسم، فعل، صفت و ضمیر و در مورد هسته یا وابسته‌ی گروه اتفاق می‌افتد. نویسنده از سه استدلال بهره جسته است.

نویسنده آقای مهبد غفاری (متولد ۱۳۵۱ -تهران) دکترای زبان‌شناسی از دانشگاه علامه طباطبایی است. وی کارشناسی ارشد خود را در رشته‌ی آموزش زبان فارسی در همان دانشگاه سپری کرد.

وی، هم‌اکنون در مراکز آموزش عالی و پژوهشی مشغول به تدریس، ترجمه و پژوهش است. از وی چندین کتاب و مقاله منتشر شده است، از جمله کتاب آموزش زبان فارسی با عنوان «فارسی بیاموزیم» در ۱۱ جلد (با همکاری).

کلید واژه‌ها: حذف، قانون زیپف، افزایش و کاهش معنایی خنثی‌شدگی.

گرنبرگ (۱۹۹۶) بیان می‌دارد که در نحو واژی (morphosyntax) بسامد بافتی یکی از عوامل معیار نشان‌داری است و ادامه می‌دهد آن ارزش دستوری که بیشترین بسامد را دارد، یا اصلاً بیان نمی‌شود یا با حداقل عبارت بیان می‌شود (معیاری ساختاری)؛ زیرا رایج‌ترین صورت می‌باشد و صورت غیر متداول - که نشان‌دار است - نشانه‌ای مشخص دارد.

این اصل به صورت فرض در کنار ارتباط بین بسامد و عنصر صفر (نبود عبارت) نهفته است که گویشوران به خاطر اقتصاد زبانی و اصل کم‌کوشی عبارت زبانی‌ای را که به طور متداول استفاده می‌شود، کوتاه می‌کنند؛ به عبارتی دیگر گفتار خود و جملاتشان را ساده می‌نمایند.

این اصل قانون زیف نامیده می‌شود که جان هایمن (۱۹۸۵) به آن انگیزش اقتصادی یا اصل کم‌کوشی می‌گوید و معتقد است که این انگیزش عبارات دستوری را در بر می‌گیرد؛ بنابراین بر اساس قانون زیف هر عبارتی که بسامد رخدادش بالا رود، کوتاه‌تر می‌شود (کرافت ۱۹۹۰).

خشی شدگی تقابل‌های معنایی یعنی این که تمایز معنایی دو واژه یا دو صورت زبانی که در تقابل یا تباین با هم هستند، در بافت خاصی خشی شود که یا یگانه‌گزین است که فقط یکی از آن دو صورت زبانی امکان وقوع می‌یابد و یا خشی شدگی دوگانه‌گزین است که می‌توان هر یک از آن دو صورت متقابل را به کار برد بدون آن که تمایزی در معنی ایجاد شود، این خشی شدگی می‌تواند بین تقابل حضور یا عدم حضور عنصر زبانی صورت گیرد.

صفوی (۱۳۷۹) در فصل هم‌نشینی معنایی فرآیند مجاز را به خاطر عامل هم‌نشینی معنایی ممکن می‌داند و نشان می‌دهد عنصری که

می‌خواهد حذف شود، معنی خود را به واحد هم‌نشین خود انتقال می‌دهد و این انتقال معنی سبب می‌گردد تا معنی تازه‌ای از واحد غیر محذوف درک گردد؛ بنابراین ممکن است به علت هم‌نشینی معنایی، انتقال معنی به حدی برسد که یک واحد، مفهوم واحد مجاور خود را شامل شود و حضور آن واحد مجاور را حشو سازد و اگر این انتقال معنی از بسامد وقوع زیادی برخوردار باشد، واحد غیر محذوف از چند معنایی برخوردار می‌شود. نمونه‌ی بارز این انتقال معنی در پدیده‌ی مجاز مشاهده می‌شود.

صفوی (۱۳۷۹) ادامه می‌دهد که انتقال معنی و حذف واحد حشو تابع فرآیند افزایش و کاهش معنایی است؛ به این ترتیب که وقتی در واژه‌های هم‌نشین، بخشی از معنی یک واحد زبانی به معنی واحد دیگر انتقال می‌یابد، یکی از این دو واحد از افزایش معنایی برخوردار می‌شود و دیگری با کاهش معنایی مواجه می‌گردد. افزایش معنایی در یک واژه می‌تواند به حدی برسد که تمامی معنی واژه‌های هم‌نشین را به خود بگیرد و در نتیجه کاهش معنایی واژه‌ی هم‌نشین به حدی است که می‌تواند سبب حذف آن واحد شود. وی جمله‌ی شماره‌ی (۱) را به عنوان مثال ذکر می‌کند:

(۱) [کشیدن] سیگار برای سلامتی مضر است.

در نمونه‌هایی که در این مقاله آمده است واژه‌ی محذوف در میان دو قلاب [ ] آمده است و واژه‌ی غیر محذوف که افزایش معنایی یافته، برجسته شده است.

در این جمله، هم‌نشینی واحدهای «سلامتی» و «مضر» در کنار «سیگار» باعث شده است که معنی «کشیدن» کاملاً به «سیگار» منتقل

شود و «سیگار» افزایش معنایی یافته و معنی «کشیدن» را نیز، شامل می‌شود و در نتیجه می‌توان «کشیدن» را حذف کرد (صفوی ۱۳۷۹).

## ۲- انواع فرآیند حذف و بررسی داده‌ها

در بخش‌های گذشته به اجمال به فرآیند حذف و اصطلاحات مرتبط با آن اشاره شد و در این قسمت سعی بر آن است تا با آوردن نمونه‌هایی در ادامه‌ی کار صفوی (۱۳۷۹) به حذف در فعل مرکب (یا به عبارت صحیح‌تر حذف جزء فعلی در کنار جزء غیر فعلی یا وابسته‌ی فعل)، حذف در گروه‌های اسمی و حذف هسته یا وابسته، حذف حرف اضافه، و حذف ضمیر فاعلی اشاره شود.

علاوه بر جمله‌ی شماره‌ی (۱) جمله‌های (۲) تا (۴) را نیز در نظر بگیرید:

(۲) کتک [زدن] در تربیت کودکان مؤثر نیست.

(۳) ورزش [کردن] برای سلامتی مفید است.

(۴) [خوردن] شراب از عوامل سگته در کشورهای غربی است.

(۵) [خوردن] شیرینی و خامه باعث اضافه شدن وزن می‌شود.

در جمله‌ی شماره‌ی (۲) مفهوم «زدن» به واژه‌ی «کتک» انتقال یافته و کاهش معنایی آن به اندازه‌ای بوده است که باعث حذف «زدن» می‌شود. در جمله‌ی شماره‌ی (۳) نیز حضور واژه‌های «سلامتی» و «مفید» امکان انتقال کامل معنی «کردن» را به «ورزش» فراهم ساخته است و در نتیجه‌ی افزایش معنایی «ورزش»، حضور «کردن» به خاطر حد اکثر کاهش معنایی حشو

تلقی شده و در نتیجه این صورت حذف می شود. در جمله ی (۴) نیز واژه های «عامل» و «سکته» باعث شده اند که معنی «خوردن» به «شراب» انتقال یابد و دچار کاهش معنایی شود و از معنی تهی گردد؛ در نتیجه «شراب» معنی «خوردن» را نیز در بر گیرد و دارای افزایش معنایی شود و «خوردن» حشو بوده و حذف می شود.

به جز تحلیل قبل که با استفاده از عامل افزایش و کاهش معنایی است، به نظر نگارنده از دو استدلال دیگر نیز در توجیه حذف در موارد فوق می توان سود جست.

همان گونه که در جمله های (۱) تا (۴) مشاهده می شود، «سیگار کشیدن»، «کتک زدن»، «ورزش کردن» و «شراب خوردن» هر کدام از یک جزء فعلی و یک جزء غیر فعلی (در این جا «اسم») تشکیل شده اند یا در نمونه ی (۵) «خوردن شیرینی و خامه» از فعل و وابسته ی آن تشکیل شده است (که در آن عبارات اضافه شدن وزن باعث انتقال معنی «خوردن» به وابسته ی آن یعنی «شیرینی و خامه» شده است و در نتیجه ی این کاهش معنایی، حذف صورت «خوردن» امکان می پذیرد. در این موارد انتقال معنایی از جزء فعلی به جزء غیر فعلی است و جزء فعلی دچار کاهش معنایی می شود؛ پس می توان نتیجه گرفت که این جزء غیر فعلی است که بار معنایی اصلی را به دوش می کشد و جزء فعلی فقط کنش را نشان می دهد و از آن جا که در کنار جزء غیر فعلی از معنای بسیار ناچیزتری برخوردار است، به راحتی معنی خود را به جزء غیر فعلی انتقال می دهد و از معنی تهی می شود و حذف می گردد؛ اما عکس آن امکان ندارد؛ یعنی جزء غیر فعلی نمی تواند معنای خود را به جزء فعلی انتقال دهد و حذف گردد. در این صورت معنی عوض می شود.

در ادامه می توان به این نکته اشاره کرد که در سطحی بسیار انتزاعی جزء غیر فعلی همراه با مفهوم جزء فعلی وجود دارد که می تواند به دو

گونه ظهور یابد، یعنی یا به تنهایی یا با جزء فعلی تجلی پیدا کند. پس می توان گفت تقابل بین جزء فعلی با عدم حضور آن در این بافت خنثی می شود و گونه ی پربسامدتر و بی نشان تر (بدون جزء فعلی) امکان حضور می یابد.

استدلال دیگر برای فرآیند حذف، انگیزش اقتصادی و قانون زیف می باشد و مبتنی بر آن است که به بالا رفتن بسامد رخداد یک عبارت از طول آن کم می شود که در راستای اصل کم کوشی است. در نتیجه ی قانون زیف در جمله هایی مانند نمونه های (۱) تا (۵) - چون بسامد وقوع این جملات بالاست - اقتصاد زبانی حکم به کوتاه شدن این جملات می کند. بنابراین آن عنصری که کمترین بار معنایی را به دوش می کشد (در جملات بالا به ترتیب، کشیدن، زدن، کردن و خوردن از جمله حذف می شوند تا جمله کوتاه تر گردد.

حال جمله های (۶) و (۷) را در نظر بگیرید: (۶) لطفاً با سیگار [روشن] وارد نشوید. (۷) لطفاً با موبایل [روشن] وارد نشوید. در جمله های (۶) و (۷) کلمه ی روشن حذف شده است. با این حال جمله از نظر معنایی درست باقی می ماند؛ زیرا «روشن» دچار کاهش معنایی شده و مفهوم آن به ترتیب به واژه های «سیگار» و موبایل انتقال یافته است و این واژه ها افزایش معنایی یافته اند؛ بنابراین حضور «روشن» به خاطر حداکثر کاهش معنایی حشو بوده و در نتیجه حذف می گردد.

در این جمله ها مفهوم «وارد شدن»، منفی بودن جمله و هم چنین دانش پیشینه ی گویشوران باعث انتقال معنی «روشن» به «سیگار» در جمله ی (۶) و به «موبایل» در جمله ی (۷) شده است.

«سیگار روشن» و «موبایل روشن»، گروه اسمی می باشند که از یک هسته ی اسمی و وابسته ی پسین (در این جا صفت «روشن») تشکیل شده اند و انتقال معنایی از وابسته به هسته می باشد به طوری که وابسته دچار کاهش معنایی

می شود؛ بنابراین می توان نتیجه گرفت که در نمونه های (۶) و (۷) هسته بار معنایی اصلی را حمل می کند و وابسته فقط معنای بیش تری را به آن می افزاید و آن را محدودتر می سازد؛ پس می تواند معنی خود را به راحتی به هسته انتقال دهد و از معنی تهی گردد و حذف شود. اما عکس آن امکان ندارد؛ یعنی هسته نمی تواند معنی خود را به وابسته بدهد و حذف گردد.

بنابراین می توان مدعی شد که تقابل میان وابسته با عدم حضور آن در این بافت خنثی می شود؛ زیرا معنای وابسته به هسته انتقال یافته است و گونه ی پربسامدتر و بی نشان تر (بدون وابسته) امکان حضور می یابد.

در این مورد از فرآیند حذف نیز می توان استدلال قانون زیف و انگیزش اقتصادی را ارائه داد. اقتصاد زبانی اصل کم کوشی باعث می شود به علت بسامد زیاد این جملات، از صورت کوتاه تری استفاده شود که در نتیجه وابسته ی هسته ی گروه اسمی، (در این جا صفت «روشن») از جمله حذف شود بدون این که در امر انتقال پیام خللی پیش آید.

اکنون جمله های (۸) و (۹) را در نظر بگیرید:

(۸) امروز [امتحان] میان ترم دارم.

(۹) با ماشینم نمی تونم برم مرکز شهر؛

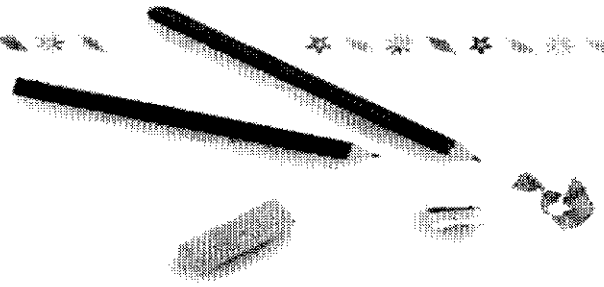
چون [آرم] طرح [ترافیک] نداره.

در جمله ی (۸) با حذف واژه ی [امتحان]

جمله از نظر معنایی درست باقی می ماند؛ زیرا واژه ی «امتحان» در هم نشین با واژه ی «میان ترم» قرار داشته است و در نتیجه معنی آن به واژه ی «میان ترم» انتقال یافته در نتیجه با کاهش معنایی مواجه می شود. «میان ترم» نیز معنی واژه ی «امتحان» را می گیرد و افزایش معنایی می یابد و در نتیجه باعث حذفش می شود.

جمله ی (۹) با حذف واژه ی «آرم» و

«ترافیک» نیز از نظر معنایی درست باقی می ماند. در این جمله مفاهیمی چون «ماشین» و «رفتن» باعث می شوند که معنی دو واژه ی «آرم» و



می‌گردد و گروه اسمی بعد از آن نیز افزایش معنایی یافته و معنی حرف اضافه را در برمی‌گیرد؛ پس در این جمله‌ها تقابل میان حرف اضافه با عدم حضور آن خنثی می‌شود و تمایزی در معنی جمله ایجاد نمی‌کند (در گونه‌ی محاوره در صورت استفاده از حرف اضافه، از «تو» به جای «در» استفاده می‌شود).

این حذف بیشتر در فارسی گفتاری و گونه‌ی محاوره و صورت‌هایی که بسامد رخداد بالایی دارند، صورت می‌پذیرد و در گونه‌ی رسمی (و گونه‌ی رسمی نوشتاری) حرف اضافه حذف نمی‌شود؛ برای نمونه در جمله‌ی (۲۳) که گونه‌ی رسمی (و حتی نوشتاری) جمله‌ی (۱۷) است نمی‌توان حرف اضافه «به» را حذف کرد. و حذف «به» در جمله‌ی (۲۳) باعث نادستوری شدن جمله می‌شود.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، در جمله‌های (۱۰) تا (۱۵) می‌توان حرف اضافه‌ی «در» را حذف کرد اما در جمله‌ی (۱۷) حذف حرف اضافه‌ی «در» باعث نادستوری شدن جمله می‌شود و نمی‌توان آن را حذف کرد و جمله‌ی (۱۶) حالت بینابین دارد؛ یعنی بر اساس ششم زبانی برخی گویشوران حذف حرف اضافه ممکن است و برخی دیگر آن را نادرست می‌دانند.

به نظر می‌آید در این مورد ویژگی معنایی فعل در امکان حذف حرف اضافه مؤثر است به گونه‌ای که اگر فعل، ایستایی بودن و سکون و عمل یکنواخت و طولانی بدون کنشی را برساند نظیر «بودن»، «زندگی کردن»، «ماندن» و جز آن حذف حرف اضافه‌ی «در» جایز است اما هرچه به سمت کنشی‌تر شدن و لحظه‌ای‌تر و کوتاه مدت‌تر شدن فعل پیش برویم، حذف حرف اضافه‌ی «در» کمتر امکان‌پذیر می‌باشد به طوری که «درس خواندن»، «مطالعه کردن» تا حدی این حذف را جایز می‌شمارند اما «بازی کردن» که فعل کنشی است نمی‌گذارد حرف اضافه‌ی «در» حذف شود؛ پس در این صورت می‌توانیم پیوستاری از فعل‌ها قابل شویم که در

(۹) را نیز جزو آن‌هایی پنداشت که حذف در آن‌ها ناشی از بافت موقعیتی و غیرزبانی است که در پرسش و پاسخ‌ها و مکالمه‌ها اتفاق می‌افتند و از طریق تجزیه و تحلیل کلام و کاربرد شناختی قابل توجیه هستند (که باز هم اقتصاد زبانی را می‌توان عامل اصلی فرایند حذف در این گونه جمله‌ها دانست).

حال جمله‌های (۱۰ تا ۲۴) را از زبان گفتاری در نظر بگیرید.

- (۱۰) [در] تهران زندگی می‌کنم.
- (۱۱) پدرم [در] خونه‌اس.
- (۱۲) برادرم [در] آمریکا تحصیل می‌کنه.
- (۱۳) مادرش رو [در] بهشت زهرا دفن کردن.
- (۱۴) معمولاً جمعه‌ها [در] خونه می‌مونن.
- (۱۵) حتماً باید [در] بیمارستان بستری بشه.

(۱۶) روزهای تعطیل [در] کتابخونه درس می‌خونم.

- (۱۷) بچه‌ها [در] حیاط بازی می‌کنن.
- (۱۸) فردا قراره برن [به] مسافرت.
- (۱۹) کتاب‌ها رو بده [به] علی.
- (۲۰) شب‌ها [به] رادیو گوش می‌کنه.
- (۲۱) دارن [در] ما می‌خندن.
- (۲۲) همه چیز رو [در] من گفت.
- (۲۳) کتاب‌ها رو [در] علی بده.
- (۲۴) [در] حرف‌های معلمت خوب گوش کن.

در جمله‌های (۱۰) تا (۱۵) حرف اضافه‌ی «در» و در جمله‌های (۱۸) تا (۲۰) حرف اضافه‌ی «به» قابل حذف هستند؛ بنابراین می‌توان مدعی شد در این جمله‌ها معنای حرف اضافه به گروه اسمی بعد از آن انتقال یافته است و دچار حد اکثر کاهش معنایی شده و حذف

«ترافیک» به واژه‌ی «طرح» انتقال یابد و در نتیجه دچار کاهش معنایی شده و از معنی واژگانی تهی گردند و برعکس واژه‌ی «طرح» با افزایش معنایی رویه رو می‌شود؛ بنابراین حضور دو صورت «آرم» و «ترافیک» حشو تلقی شده و حذف می‌گردند.

در جمله‌هایی نظیر (۸) و (۹) برخلاف نمونه‌های (۶) و (۷) این هسته است که دچار حذف می‌شود (در جمله‌ی (۹) علاوه بر هسته‌ی گروه اسمی یعنی «آرم»، وابسته‌ی گروه اسمی، یعنی واژه‌ی «ترافیک» نیز حذف شده است. به عبارت دیگر معنای هسته به وابسته انتقال می‌یابد.

عامل اصلی کاهش و افزایش معنایی و در نتیجه‌ی فرایند حذف در این نوع جمله‌ها، بسامد بالای کاربرد و وقوع آن‌هاست و در نتیجه‌ی انگیزش اقتصادی و قانون زیپف و اصل کم‌کوشی در گفتار، گویشور میل به کوتاه‌تر کردن جمله و استفاده از صورت هرچه بی‌نشان‌تر دارد، در نتیجه در یک گروه، یک یا دو واژه از یک عبارت را به جای کل عبارت به کار می‌گیرد. برای نمونه در جمله‌ی (۸) «میان ترم» به جای کل گروه اسمی «امتحان میان ترم» و در جمله‌ی شماره‌ی (۹) واژه‌ی «طرح» به جای کل گروه اسمی «آرم طرح ترافیک» به کار رفته است.

در نتیجه، در این جمله‌ها تقابل معنایی میان جزئی از یک گروه اسمی با کل گروه اسمی خنثی شده است و کاربرد هر یک از آن دو باعث تمایز معنایی نمی‌شود.

باید خاطر نشان کرد که صفوی (۱۳۷۹) به اجمال به این موارد حذف تحت عنوان انواع مجاز و با نام «علاقه» در کاربرد ادبی و روزمره‌ی آن‌ها در زبان پرداخته است.

شاید بتوان جملاتی مانند نمونه‌های (۸) و

یک طرف افعال کنشی و در طرف دیگر افعال غیر کنشی وجود دارند. و هر چه به سمت افعال غیرکنشی پیش برویم، امکان حذف حرف اضافه‌ی «در» بیشتر ممکن می‌باشد.

در جمله‌های (۱۸) و (۱۹) به نظر می‌آید، بسامد وقوع و کاربرد بالای فعل‌های «رفتن» و «دادن» در زبان محاوره و اصل کم‌کوشی و اقتصاد زبانی باعث حذف حرف اضافه‌ی «به» می‌شود و گویی معنای حرف اضافه در درون خود فعل نیز وجود دارد و کشش و انتقال معنایی به خود فعل نیز صورت می‌پذیرد. در جمله‌ی (۲۰) نیز به نظر می‌آید «رادیو» متمم فعل نیست بلکه به فعل منضم شده است در نتیجه نقش نمای خود و حرف اضافه را از دست داده است و عبارت «رادیو گوش می‌کنه» به دست آمده است. در غیر این صورت اگر انضمام رخ ندهد، حضور حرف اضافه‌ی «به» ضروری است. همانند جمله‌ی (۲۴). در جمله‌های (۲۱) و (۲۲) نیز فعل‌های «خندیدن» و «گفتن» حضور حرف اضافه‌ی «به» را ملزم می‌کنند و در نتیجه حذف حرف اضافه منتهی به ناداستوری بودن جمله خواهد شد.

حال جمله‌های (۲۵) تا (۲۷) را در نظر بگیرید:

(۲۵) [من] سال آینده فارغ‌التحصیل می‌شوم.

(۲۶) [تو] هنوز به آینده امید داری.

(۲۷) [آن‌ها] امسال بازنشسته می‌شوند.

در این جمله‌ها می‌توان نهاد جدا را حذف کرد بدون آن‌که جمله از نظر معنایی نادرست شود یا به عبارت دیگر با حذف نهاد تغییری در معنای جمله به وجود نمی‌آید (حضور و عدم حضور آن از نظر کاربرد شناختی تمایز ایجاد می‌کند، اما در این بررسی این تغییر، کاربرد شناختی مدنظر قرار نگرفته است).

حذف نهاد در جمله‌های (۲۵) تا (۲۷) ناشی از افزایش و کاهش معنایی نیست بلکه عنصر دیگری در جمله تمام معنا و نقش معنایی

شناختی آن را در بر دارد و نهاد بار معنایی بیشتری به جمله اضافه نمی‌کند که نتواند حذف شود. این عنصر شناسه‌ی فعل است که «شخص» و «شمار» را نشان می‌دهد همان‌طور که نهاد جدا این نقش را برعهده دارد؛ پس کاربرد دو صورت که معنی و نقش معنایی واحدی داشته باشند، برخلاف اصل اقتصاد زبانی است؛ بنابراین یکی از آن دو حشو است و باید حذف شود. از این رو، شناسه چون وابسته به فعل است. حذف نمی‌شود.

در نتیجه می‌توان مدعی شد که در زبان فارسی تقابل بین نهاد جدای از فعل با عدم حضور آن خنثی می‌شود و وجود و عدم آن در جمله از نظر معنایی تمایزی ایجاد نمی‌کند.

به طور کلی هرگاه در جمله دو عنصر باشند که از نظر معنایی یکسان باشند و نقش واحدی را ایفا کنند، یکی از آن دو حشو است و حذف می‌شود و معمولاً اولین وقوع آن حذف می‌شود و وقوع دوم باقی می‌ماند. از این حذف در ادبیات و سنت زبانی با نام حذف به قرینه‌ی لفظی و معنایی نیز یاد می‌شود.

### ۳- نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی شد تا با آوردن نمونه‌هایی فرایند حذف در جمله که ناشی از بافت غیرزبانی و کاربردهای خاص زبانی (نظیر شعر، مجاز ادبی، ضرب‌المثل، عناوین خبرهای روزنامه، دشنام‌ها و ناسزاها، شعارها و جز آن) نیستند و فقط به اجزای موجود در جمله ارتباط دارند. مورد بررسی قرار گیرند و توجیه معنی شناختی شوند. فرایند حذف می‌توانست در فعل، اسم، صفت و ضمیر و جز آن اتفاق بیفتد و این حذف می‌توانست در مورد هسته یا وابسته‌ی گروه امکان پذیرد. عمدتاً سه استدلال را می‌توان برای توجیه فرایند حذف مورد استفاده قرار داد:

اولین استدلال، هم‌نشینی معنایی و عامل افزایش و کاهش معنایی است که در اثر هم‌نشینی واژه‌ها در جمله، به روی یکدیگر تأثیر می‌گذارد

و با انتقال معنی از یک واژه به واژه‌ی دیگر یکی از واژه‌ها از افزایش معنایی برخوردار می‌شود به گونه‌ای که واژه‌ی دیگر در این تراز چنان کاهش معنایی می‌یابد که از نظر معنایی تهی شده و در نتیجه وجود آن حشو بوده و حذف می‌شود.

دومین استدلال طبق قانون زیبف و در راستای انگیزش اقتصادی و اصل کم‌کوشی است که در نتیجه‌ی آن هر عبارتی که بسامد رخدادش بالا رود، از طول آن کم می‌شود و عنصری از آن حذف می‌گردد و صورت باقی‌مانده بی‌نشان‌تر خواهد بود.

سومین استدلال خنثی‌شدگی تقابل معنایی از نوع دوگانه‌گزینه است که بر اساس آن می‌توان دو صورت متفاوت (در این جا حضور و عدم حضور یک عنصر) را به کار برد بدون این‌که تمایزی در معنی ایجاد شود.

در مورد حذف حرف اضافه نیز علاوه بر بسامد وقوع در بعضی موارد ویژگی‌ها و مؤلفه‌های معنایی خود فعل نیز در امکان حذف حرف اضافه تأثیر بسزایی دارند.

در مورد ضمایر فاعلی علاوه بر این‌که در راستای اصل اقتصاد زبانی است، حذف ضمیر فاعلی ناشی از وجود عنصر دیگری در جمله با همان معنا و نقش معنایی است و در نتیجه کاربرد آن حشو تلقی شده و حذف می‌شود.

### فهرست منابع

1. Craft, W. (1990). *Typology and Universals*. Cambridge; Cambridge University Press.
2. Greenberg, Joseph H. (1966). *Language Universals, with Special Reference to Feature Hierarchies*. The Hague: Mouton.
3. Hayman, I. (1985). *Natural Syntax*. Cambridge: Cambridge University Press.
- ۴- صفوی، کوروش، (۱۳۸۰)، درآمدی بر معنی‌شناسی: تهران. حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۵- غفاری، مهید، (۱۳۷۷) «خنثی‌شدگی تقابل‌های معنایی در زبان فارسی». رساله‌ی کارشناسی ارشد. تهران. دانشگاه علامه طباطبائی.